

ناصر هادیان در گفت‌وگو با «ایران» تشریح کرد

# توافق با چین هوشمندانه است نه از سر اجبار

توافق و همکاری با چین «آری»، عضویت در اردوگاه چین «نه»  
ایران و آمریکا بعد از انتخابات گفت و گو می کنند

مریم سالاری

خبرنگار دیپلماتیسی

اجماع نانوشته «دولت در سایه» آمریکا برای مهار قدرت رو به ظهور چین، تعریف جدیدی از مناسبات در حال تغییر سیاست بین‌الملل را رقم زده که بیش از همه مختصات فضایی بعد از جنگ جهانی دوم و دوره جنگ سرد را یادآور می‌شود؛ فضایی که باعث شده مناسبات جدیدی حول محور تعریف دو قدرت آمریکا و چین از سیاست بین‌الملل شکل بگیرد تا سایر کشورها ناگزیر به انتخاب برای حضور در اردوگاه هر یک از این دو کشور باشند. این تحلیلی است که دکتر ناصر هادیان، استاد دانشگاه و صاحب‌نظر مسائل بین‌الملل در مقدمه گفت‌وگوی خود با روزنامه ایران پیرامون توافق هسته‌ای پرداخت. او از سناریوهای محتمل و پشت پرده برای حل و فصل بحران دیپلماتیک میان ایران و آمریکا هم سخن گفت و پیش‌بینی کرد که دو کشور بعد از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به توافق زودهنگام دست خواهند یافت. باهم این‌ گفت‌وگو را می‌خوانیم.

■ جهان جدیدی در حال شکل‌گیری است و مهم‌ترین کنون این تحول و جهان جدید هم به جدایی راهبردی قدرت‌های بزرگ بخصوص چین و آمریکا مربوط است. به نظر می‌رسد باوری کار آمدن دونالد ترامپ، روابط چین و آمریکا وارد دوره رقابت استراتژیک فراگیر شده و این رقابت در لایه‌های مختلف باعث قایل توجهی در روابط دو کشور در حال افزایش است؛ رقابتی که حجم دامنه آن صرفاً به حوزه روابط دوجانبه محدود نیست و به لایه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی هم سرایت کرده است. درباره منطق این رقابت راهبردی که به نظر می‌رسد نتیجه آن یک مناقشه مجموع صفر است، توضیح دهید ریشه‌های شکل‌گیری این رقابت را در چه تغییر و تحولاتی می‌دانید؟ آیا می‌توان گفت که اکنون پکن صدرنشین و مهمترین عنصر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا است؟

بحث تنوریک مفصلی درباره نظم حاکم بر روابط بین‌الملل وجود دارد که جایگاه قدرت‌ها و کشورهای ذینفع را در استقرار و تداوم و توسعه این نظم تبیین می‌کند. اما من با عبور از این بحث تنوریک به طور مشخص درباره تحولات مربوط به نقش آفرینی آمریکا در عرصه بین‌المللی صحبت می‌کنم. حاکمیت آمریکا دربرگیرنده یک دولت نظامی و دیپلماتیک از دو حزب جمهوریخواه و دموکرات است که به‌طور معمول درباره موضوعات مهم کشور تصمیم‌گیری کرده و پس از اجماع، دولت حاکم را به سمت اجرای این تصمیمات هدایت می‌کنند. این دولت در سایه تقریباً از دوران ریاست جمهوری بوش پسر به این نتیجه رسیده بود که چین یک قدرت رو به ظهور و روسیه یک قدرت رو به افول است. آنها سیاست راهبردی خود را بر اساس برداشت جدیدشان از نظم جهانی دوباره طراحی و تنظیم کردند. اجرای گسترده‌تر این دیدگاه از دوره ریاست جمهوری اوباما آغاز شده بود و تا دوره ترامپ ادامه پیدا کرد. این دولت در سایه در دوره ترامپ، سیاست راهبردی خود را بر پایه مهار قدرت چین ادامه داد. ممکن است ترامپ در برخی از موضوعات برای بهره‌برداری داخلی و تبلیغاتی خود برای برخی موضوعات چنجال به پا کند؛ اما سیاست مهار چین از پیش از روی کار آمدن او طراحی شده و برای اجرایی کردن آن اجماع به وجود آمده بود. سیاست اصلی آمریکا این اساس است که اجازه ندهد چین به یک قدرت هژمون منطقه‌ای تبدیل شود. چین در سطح منطقه‌ای یک چالش برای آمریکا به شمار می‌آید و برای اینکه بتواند قدرت آمریکا را در عرصه جهانی به چالش بکشد، همچنان باید راه زیادی را طی کند. در واقع تنها قدرت جهانی کنونی، آمریکا است و بقیه کشورها از اروپایی‌ها گرفته تا روس‌ها و چینی‌ها جزو قدرت‌های منطقه‌ای به حساب می‌آیند. آنچه که آمریکا را به یک قدرت جهانی تبدیل کرده عمدتاً نیروی دریایی این کشور است. آمریکا یازده ناو هواپیمابر دارد که هواپیماهای مستقر در آنها از نیروی هوایی بسیاری از کشورها پیشرفته‌تر است. این نیروی دریایی، آمریکا را به یک قدرت جهانی تبدیل کرده است. آمریکا می‌خواهد در جهان از طریق سیاستی که به آن موازنه از راه دور گفته می‌شود، موازنه‌ای ایجاد کند که هژمونی در هیچ منطقه‌ای از دنیا شکل نگیرد. این کشور در واقع سعی می‌کند از طریق ائتلافی که از ژاپن، کره جنوبی، استرالیا و هند درست می‌کند و با بهره‌گیری از قدرت نیروی دریایی خودش در برابر چین موازنه ایجاد کند تا قدرت آن را مهار کند.

کشور و متحدان عربی خاورمیانه در راستای مقابله با تهدید ایران است. چه آمریکا بیش از هر کشور دیگری نیروی نظامی در خاورمیانه مستقر کرده است. حالا این نظریه بایک واقعیت به چالش کشیده شده است و آن اینکه چین اکنون مهمترین واردکننده نفت از کشورهای خلیج فارس است و به نظر می‌رسد اهداف راهبردی این کشور به طور فزاینده‌ای به ثبات در خاورمیانه گره خورده است. خلیج فارس نیز به خاطر رفاه اقتصادی ایش بیش به چین متکی است و این در حالی است که به نظر می‌آید خاورمیانه ارزش راهبردی خود را برای آمریکا از دست داده است. با این حساب نقطه تلاقی آمریکا و

چین در منطقه خاورمیانه کجاست؟

امریکا برای دهه‌ها به عنوان قدرت جهانی امنیت تأمین انرژی دنیا را به عهده داشت و خاورمیانه خیلی منبع مهمی در این انرژی جهانی به شمار می‌آمد. در واقع چین در این فضا از این شرایط استفاده مجانی می‌کرد و هزینه‌ای برای تأمین امنیت این انرژی پرداخت نمی‌کرد. با استراتژیک خاورمیانه برای آمریکا کم شد؛ یعنی آمریکا از این به بعد خودش یک صادرکننده نفت به شمار می‌آید و از جمله مواردی که برای آن در خاورمیانه اهمیت دارد، مسأله امنیت اسرائیل است که آن نیز تا حدودی تأمین شده است و این رژیم می‌تواند از خود محافظت کند. الان مسأله این نیست که آمریکا منطقه خاورمیانه را رها کند بلکه اهمیت استراتژیک این منطقه برای آن کاهش پیدا کرده است. اما درست عکس این اتفاق برای چین در حال رخ دادن است. در شرایط کنونی آمریکا به چین می‌گوید که خودش باید هزینه حضور در منطقه خاورمیانه و امنیت انرژی را تأمین کند و در تولید انرژی در اکتشاف انرژی نقش داشته باشد. آمریکا به چین گفته است که دیگر نمی‌تواند به آن اتکا داشته باشد. چین تا الان این دعوی خود را با آمریکا و غرب را در تأخیر انداخته است؛ اما دیگر این شانس و امکان را ندارد که وضعیت موجود را ادامه دهد. چین به خوبی می‌داند که حداکثر تا ۵ سال دیگر رویایی خیلی مستقیم‌تری با آمریکا خواهد داشت. نه اینکه جنگ شود بلکه تقابل دیپلماتیک میان آمریکا و چین افزایش خواهد یافت. بنابراین یک مسأله خیلی مهم برای چین تأمین انرژی و امنیت آن است. برای این کشور خیلی مهم است که خیالش کشور بسیار مهم در در عین حال هم آمریکا وجود داشته باشد. پس چین باید خودش امنیت یک‌سری بنادر و راه‌های زمینی را تأمین کند. ■ بنابراین پررنگ شدن سیاست همکاری چین با برخی از کشورهای منطقه از جمله ایران در امتداد تقویت حضور در خاورمیانه است؟

تا الان هم رابطه ایران و چین از نظر اقتصادی ملاحظه، وارد عرصه سرمایه‌گذاری در علوم محض و نه صرفاً علوم کاربردی شده است. هر کشوری نمی‌تواند در علوم محض سرمایه‌گذاری کند و باید توان اقتصادی آن از چنان قدرتی برخوردار باشد که امکان ورود به این عرصه را داشته باشد. کشوری که مازاد اقتصادی نداشته باشد به اندازه کافی نمی‌تواند روی علوم تحقیق کند که نمی‌داند چه کاربردی در آینده خواهد داشت. کشورهایی این کار را انجام می‌دهند که از مازاد اقتصادی برخوردارند. به عنوان مثال کشورهای اروپایی در قالب اتحادیه تلاش می‌کنند در این حوزه سرمایه‌گذاری کنند. البته هر یک از این کشورها به تنهایی توان انجام این کار را ندارند. روس‌ها هم به نسبت خیلی کم وارد این حوزه شده‌اند؛ اما چینی‌ها به‌طور وسیعی در این حوزه سرمایه‌گذاری می‌کنند یعنی اقدام به تولید علم و دانشی می‌کنند که نمی‌دانند کاربرد آن در آینده چیست. اینها سه شاخص مهم است که چین را به یک قدرت رو به ظهور تبدیل می‌کند. فراموش نکنیم که فعلاً بحث بر سر جلوگیری از چین برای تبدیل شدن به یک هژمون منطقه‌ای است. این در حالی است که آمریکا پیشتر سرمایه‌گذاری در این عرصه را شروع و در سطح بسیار گسترده‌ای در این زمینه کار می‌کند.

■ برای سال‌ها تفکر متعارف سیاست خارجی حکم می‌کرد که تنها شریک راهبردی پایدار برای کشورهای خلیج فارس، ایالات متحده است و تنها این کشور از اراده کافی برای ضمانت‌های امنیتی برخوردار است و این در حالی است که اهداف راهبردی این

حرکت کند که نمونه‌ای از ما برای دنیا بسازد که اردوگاه غرب از کره جنوبی ساخت.

■ قرار گرفتن موضوع چین در اولویت اول سیاست خارجی آمریکا به سیاست این کشور در خاورمیانه گره خورده است؟ یعنی واشنگتن حفظ هم‌پیمانی با متحدین عرب منطقه و تقابل رو به افزایش با ایران در این منطقه را در عرصه‌ای فراتر و

در مقابله با چین جست‌وجومی کند؟

وزن چین با وزن ایران و حتی روسیه بسیار متفاوت است. ایران که یک قدرت متوسط است؛ ولی در دریافت‌های استراتژیک دولت در سایه آمریکا، چین به عنوان قدرت بزرگ وزن متفاوتی با روسیه دارد. بنابراین آمریکا به دنبال مهار چین و اثرگذاری در ملاحظات و سود و زیان چینی‌هاست. این در حالی است که آمریکا با ایران هم مسأله دارد. پس اگر آمریکا پایگاه‌های خود را در منطقه حفظ می‌کند فقط به این دلیل نیست که از امنیت مؤتلفین سنتی یا از امنیت اسرائیل حمایت کند

را مجبور می‌کند که تکلیف خود را روشن و معلوم کند که در اردوگاه چین هستند یا اردوگاه آمریکا. یعنی دیگر شرایط به سادگی دوره‌ای که از گذشته تا الان برای آسیایی‌ها بوده است، نخواهد بود. هر چه زمان می‌گذرد برای چینی‌ها سخت‌تر می‌شود؛ زیرا آنها تا الان خیلی از این شرایط استفاده می‌کردند و قدرتی وجود نداشت که آنها را مجبور کند سمت و سو بگیرند و در یک اردوگاه قرار گیرند؛ ولی این شرایط تغییر می‌کند و کشورهای خنثی شانس کمی برای ادامه این رویکرد خود دارند. ■ یعنی باید انتظار داشت که همانند شرایط بعد از جنگ جهانی دوم و دوره جنگ سرد، مناسبات جدیدی حول محور تعریف دو قدرت از سیاست بین‌الملل و این بار چین و آمریکا شکل گیرد؟

دقیقاً این طور است. اما یک سناریوی محتمل هم وجود دارد که شاید چین و آمریکا اجازه دهند یک سری از کشورها اجازه داشته باشند بدون جهت‌گیری به نفع هر یک از این کشورها



آسیا رویه رو می‌شود، اقداماتی مانند حمایت از ایران را که در نقطه مخالف اهداف امریکا است، در پیش می‌گیرد.

■ نزدیکی راهبردی ایران به چین، حاصل چه شرایطی در داخل کشور است؟ همکاری تهران و پکن در زمینه روابط اقتصادی و امنیتی زیر سایه تحریم‌های یکجانبه آمریکا علیه ایران پیشرفت زیادی داشته است. این مؤلفه‌های منحصربه‌فرد، تعامل برای تسهیل همکاری‌های مشترک بین دو کشور را به‌ویژه مسائل دوجانبه ارتقا داده است. برخی معتقدند تقویت رابطه با قدرت‌های شرق از جمله چین راه ناگزیر ایران برای مقابله با فشارهای

امریکا بوده است.

من تا چند ماه پیش بحثی را مطرح می‌کردم مبنی بر اینکه میان سه گروه نخبه درگیر تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری در ایران بحثی جریان داشت. این سه گروه با هم مناظره داشتند؛ یک گروه از طرفداران دولت و نهادهای نزدیک به وزارت خارجه و کسانی بودند که رابطه نزدیک‌تر با اروپا را توصیه و تجویز می‌کردند. گروه دوم شامل کسانی بودند که طرفدار روسیه بودند و به طور سنتی رابطه با روس‌ها برای نخبگان از جمله میان نظامیان و گروهی از نیروهای سیاسی ایران اهمیت زیادی داشت. گروه سوم طرفدار چین بودند. این گروه که جزو طبقات تجاری بودند، ارتباطات گسترده‌ای با چین داشتند و پروژه‌های متعددی را در ایران انجام می‌دادند و ارتباطات زیادی با نیروهای نظامی ایران داشتند و همین گروه‌ها هم رابطه قوی با چین را پایه‌گذاری کرده بودند. این سه گروه با هم مناظره داشتند.

واقعیت این است که سیاست‌هایی که ترامپ اتخاذ کرد و بی‌عملی اروپا و فقدان اراده لازم در میان آنها برای استاندن در مقابل آمریکا با وجود تعهدات‌شان، باعث شد که مناظره فکری میان سه گروه مرتبط با نهادهای تصمیم‌گیر در عرصه سیاست خارجی تمام شود. الان همه این گروه‌ها به نحوی حامی ارتباط وسیع و گسترده با چین هستند و طرفداران روسیه هم در مجموع پذیرفتند که چین قدرت رو به جلوس است.

■ مهیا شدن مقدمات توافق راهبردی ۲۵ ساله ایران و چین حاصل به پایان رسیدن این نزاع تنوریک میان این سه گروه و رسیدن به درک مشترک لزوم تقویت رابطه با چین است؟ اگر چنین است چرا این توافق بازم به چالش کشیده شده است؟

درباره همین بحث باز دو دیدگاه میان نخبگان تأثیرگذار در تصمیم‌گیری سیاست خارجی وجود دارد؛ یک گروه می‌گویند که رابطه گسترده با چین و این قرارداد ۲۵ ساله خوب است و می‌گویند ایران باید با بقیه کشورها هم در منطقه و هم با کشورهای حوزه غرب و آمریکا هم به چنین توافقی‌های راهبردی و بلند مدت دست یابد. اما همیشه این رابطه هم نشانه ثبات و هم موجد ثبات است؛ یعنی یک رابطه دیالکتیکی و تعاملی با اغلب کشورهای جامعه بین‌الملل برقرار می‌شود. بنابراین از نظر این گروه توافق با چین، توافق با آمریکا و در واقع نخبگان مربوط بر سر این موضوع اجماع دارند. اما یک گروه دیگر از نخبگان طرف منازعه می‌گویند که ایران در نتیجه انعقاد این توافق با چین در عوایی که قرار است بین آمریکا و چین شکل بگیرد، در اردوگاه چین قرار می‌گیرد؛ یعنی ایران، روسیه و پاکستان همراه با کشورهای کوچک در اردوگاه چین قرار می‌گیرند و این اتفاق منلزم‌مانی به دنبال دارد. الان نزاع بین این دو گروه است؛ یعنی یک گروه که حامی توافق و رابطه نزدیک با چین هستند و معتقدند که